

# نوشتن

گفتگو با «راضیه تجار» نویسنده

می خواستم که مجله‌های قدیمی و دست‌دوم را از حاشیه خیابان لاله‌زار برایم بخرند. گرچه کار دشواری بود، اما نمی‌دانم در لحن صدا و اصرارم چه می‌دید که می‌خرید. این غیر از مجلات هفتگی بود که می‌خریدم و نگهداری می‌کردم. حسن مجله‌های قدیمی این بود که می‌شد عکسهای قشنگشان را درآورد. و توی دفتری که قصه‌هایم را رو اوراقش پاک‌نویس می‌کردم چسباند. سیاه‌مشقها همانها بود.

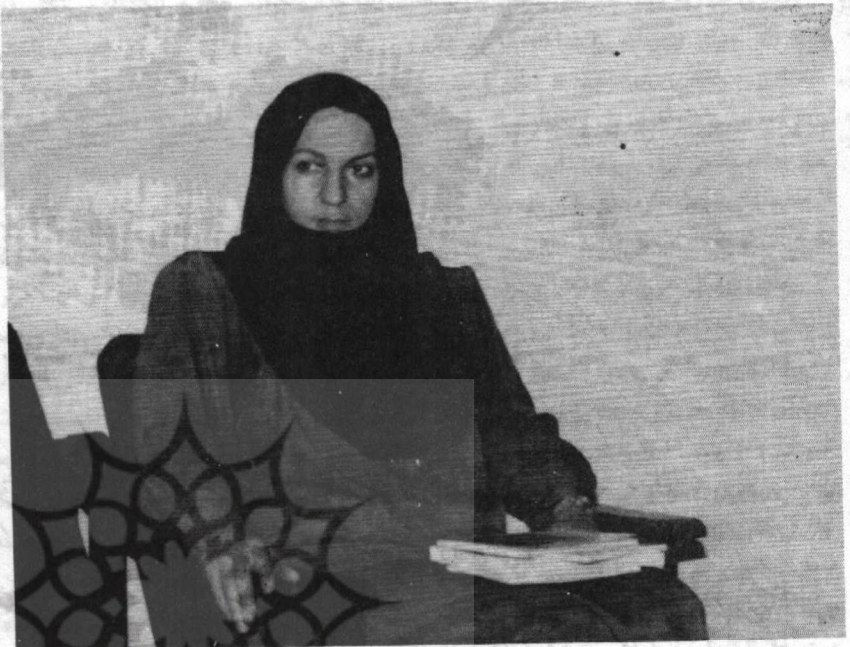
● چرا می‌نوشتید؟ بعد از نوشتن چه احساسی به شما دست می‌داد؟ حالا چطور، آیا همان احساس سالهای اولیه را دارید؟

○ علت همان حسهای درونی است. وقتی این حسها می‌جوشند اگر اجازه بروز ندهی خودت می‌شکنی. پس نوشتن به نوعی راه‌هایی است و اتفاقی که «ببفتد سبز می‌شوی».

درست مثل کوزه‌های گلی کوچکی که نزدیکهای عید نوروز خدمتکاری که در خانه‌مان، کار می‌کرد با تخم شاهی و اسپرزه سبز می‌کرد. نسیم نوروزی که می‌وزید کوزه دیگر کوزه گلی نبود، خود یک بهار کوچک بود. تن خاکی مرا هم بهار نگارش سبز می‌کند. حتی همین حالا هم بعد این همه سال نوشتن، خلق یک قصه شقایق می‌دهد.

● مسئله‌ای که کمتر به آن اشاره شده است این است که به عنوان یک نویسنده چگونه کاری را شروع می‌کنید و مراحلش را طی کرده به پایش می‌برید؟

○ والله سیر مشخص آن برای خودم هم روشن نیست. گاه یک تصویر مرا برمی‌انگیزد گاه یک حس. مدتی با آن کلنجار می‌روم. درست مثل اینکه قسمتی از روحم در تسخیر اراده‌ای قرار می‌گیرد که جهت نوشتن را ترسیم می‌کند. وقتی شروع می‌کنم نمی‌دانم در نیمه داستان چه اتفاقی می‌افتد. موقعیت شخصیت‌هایی که در دام قالب قصه گرفتار آمده‌اند برایم مشخص نیست، درحالی که همان کلنجار رفت‌های زمانی «که از



به شوخی می‌گفتند: «روزی نویسنده می‌شوی و قصه‌هایت در مجلات چاپ می‌شود. آن‌روزها شاید با هم نباشیم، اما ما خواهیم گفت که او دوست ما بود.»

امروز آرزو می‌کنم کاش آنها را پیدا کنم و به یاد آن همه صداقت و صمیمیت با شوق بگویم: «آنها دوستان من هستند». اما به قول آن شاعره فقید «آن‌روزها رفتند».

● از کارهای اولیه‌تان برای خوانندگان بگویید.

○ همان‌طور که گفتم از کلاس انشا شروع شد. بیشتر در دنیای خودم بودم و همیشه کاغذ و قلمی همراه داشتم. پدری داشتم اهل ذوق و مادر بزرگی باذوقتر. قصه‌های او غروبهای تابستان روی پشت بام نمناک با عطر کاهگلها که با صدای فیلم سینمایی، سینمایی که نزدیک خانه ما بود قاطی می‌شد، بسیار شنیدنی بود، مخصوصاً که هفت هشت نوه دورش را گرفته بود. غالباً از او

● از چه زمانی شروع کردید به نوشتن؟  
○ حسن پاسخ به این سؤال این است که آدم را پرواز می‌دهد به گذشته. گرچه قبلاً هم جایی گفته‌ام، اما تکرارش ضروری ندارد. کلاس دوم ابتدایی بودم که نخستین انشایم را نوشتم و به خاطرش تشویق شدم. امروز از آن زمان مدت زیادی گذشته است اما عجیب اینکه هنوز می‌توانم طراوت آن بیستی را که در دفترم نشست حس کنم.

بعد از آن کشف ستاره‌های درونی آسان بود، کافی بود مداد را روی کاغذ بگذارم تا شروع کنند به درخشیدن. زنگهای انشا زنگ پرواز بود. در دوران دبیرستان این پرواز وسعت بیشتری گرفت. کم‌کم خاطر نوپسی و قطعات ادبی و قصه و شعر هم جزء برنامه شد. همیشه هم در مدرسه جایم کنار پنجره بود همراز با درختان بلند کاج و ابرهای موج. دوستانم که زیادی مرا غرق در خود می‌دیدند



# به نوعی راه رهایی است

شدت این عشق است که توقع می‌آفریند و گرنه بی‌تفاوتی زن کوچکترین حرکت رفتاری را زیر سؤال نمی‌برد. اما همان‌طور که اشاره کردید این می‌تواند آزمایش يك مضمون باشد. چرا، برای اینکه در ارتباط با «صفحه مشورت» زنروز این شانس را داشته‌ام که از خوانندگان زن بسیاری نامه داشته باشم. نامه‌هایی به زبان ساده که شرح رنجها و حرمانها را می‌دهد. این رنج‌ها به نوعی به فرهنگ جامعه برمی‌گردد. سنتها و حکمهای کلی که گاه مردان دربارهٔ زنان صادر می‌کنند و شاید که پدران و پدرزگانشان هم همین تصورات را داشته‌اند. مضمحل شدن، افسرده شدن همه، پیامد رفتارهایی است که مردان این دسته از زنان خود نشان می‌دهند. چطور می‌شود به عنوان يك نویسنده اینها را شنید و گوشه‌ای از آن را منعکس نکرد. این اشاره‌ها تنها يك ضربهٔ آگاهی‌دهنده است نه بیشتر.

● در بعضی از داستانهای شما آدمها و مضامین تکرار می‌شوند. شما به شخصیتها و مضمونها چطور نگاه می‌کنید؟ آیا فکر می‌کنید داستان نویسی باید آدمها و مضمونهايش را به مرور کامل کند؟

○ متشکرم که به این نکته اشاره کردید. بله، بعضی از مضمونها و شخصیتها در قصه‌های من تکرار می‌شوند. این تکرارها ساختن وجهه‌های يك منشور است. درنهایت شما این منشور را خواهید یافت، اما هر بار از يك وجه با آن آشنا می‌شوید. می‌گویند هنر محصول صبر سالیان است، اما من اضافه می‌کنم محصول بغض سالیان هم هست. باید آن‌قدر گفته شود که دیگر بغضی در گلو نماند.

● به نظر شما معیار اساسی برای نوشتن یا شناختن يك داستان کوتاه چیست؟ به‌طور کلی داستان کوتاه را چطور تعریف می‌کنید؟

می‌نویسم طیف وسیعی که این قصه‌ها را می‌خوانند شاید این زبان را بیشتر بیسندند، ولی من از قشر تحصیلکرده و کتابخوان که پشتوانهٔ غنی فرهنگی دارد نمی‌پذیرم که درك قصه‌هایم را شکل و زبانش را پیچیده ببیند.

● شما در داستانهایتان معمولاً تکیه روی مکانهای خاص ندارید. اغلب فضاهای قصه شما جای دورافتاده است کنار يك دره، دریا، باغ، و یا يك جای نامشخص که فضایی وهم‌انگیز دارد، چرا؟

○ خوب، این برمی‌گردد به روحیه من. این پرتافتادگی و غرابیت، این وهم و خیال، این آمیختگی طبیعت یا جوهرهٔ روح همه باعث می‌شوند که زمان و مکان یکی شود. نه برای ستاره‌ها مرزی است، نه برای آسمان، نه برای باد، نه برای ابرها، و نه برای زمان. و همه وهم‌آلود. چطور می‌شود همهٔ اینها را دید و درنهایت او را که پنهان است و همه‌جا حاضر و آمیخته با همهٔ اینها ندیده گرفت.

باید گفت «من ملک بودم و فردوس برین جایم بود». خیلی سعی می‌کنم پایم را به زمین بدوزم و نپریم، حتی چون کمی هم لجبازم دلم می‌خواهد دوسه قصه ساده بی‌هیچ رمز و رازی و با نثر ساده‌ای بنویسم تا بگویم «باور کنید کاری ندارد!» اما به قول آن شاعر:

«تصورها در آینه‌ها نعره می‌زنند  
ما را از چهارچوب طلایی رها کنید»  
کادرهای دست‌وپاگیر را باید رها کرد.

● در چندتا از داستانهای شما مظلومیت زن وجود دارد آن هم به شکل جبهه‌گیری علیه مردها. این مضامین آیا به‌طور طبیعی در داستانهایتان آمده یا فقط آزمایش يك مضمون است؟

○ باور کنید من از این جبهه‌گیریهای زنانه و مردانه متفرم. برعکس در خیلی از قصه‌هایم عشقی را که يك زن به همسرش دارد نشان داده‌ام.

شروع تا روزی که به نوشتن بشینیم» وجود داشته‌اند. یقیناً ضمیرم را به هشیاری رسانده‌اند.

● در بعضی از داستانهای شما چیزی درك نشدنی هست. آمیزه‌ای از داستان با رگه‌هایی از شعر، داستان گنگ است، برای اینکه تکلیفش روشن نیست. می‌خواهد داستان شود، اما داستان نمی‌ماند و شعرگونه می‌شود. به نظر شما این درست است که خواننده را در دوراهی داستان و شعر بالاتکلیف بگذارید؟

○ خودتان می‌فرمایید بعضی... بله، درست بعضی از قصه‌های من حالت رازآلودگی و آمیختگی با فضای وهم‌آلود روایی شعر را دارند و دقیقاً خودم همین قصه‌ها را بیشتر دوست دارم. چرا که قصه يك بامصرف نیستند. لازم است خواننده آنها را سه‌باره بخواند و به کشف معانی و سمبلها بشیند. نوشتن قصه‌ای با طرح ساده و زبان ساده را من هم بلدم، اما قصه جوششی با کوششی تفاوت دارد. به نظر من نویسنده باید کار خودش را بکند. زمان بهترین داور است.

● نثر داستان را چگونه می‌بینید. فکر می‌کنید نثر داستانی چطور نثری باید باشد؟

○ حکم کلی نمی‌توان داد. اما در مورد قصه‌های خودم می‌توانم بگویم که زبان قصه‌های من زبانی تصویری و شاعرانه دارند. بیشتر کلمات برایم حکم گلوله‌های بلورینی را دارند که پر از شعاعهای رنگینند که بار عاطفی کار را به دوش می‌کشند، نه کلماتی مرده و ساکن و خاکستری. کلمات ارزش خاصی دارند، به بند کشیدنشان باید با حساب صورت بگیرد. باید تاثیرگذار باشند. خوشبختانه من تاثیر حس برانگیزی را که از همین راه به دست می‌آید، در کسانی که قصه‌هایم را می‌خوانند و شانس آن را داشته‌ام که حرفشان را بشنوم دیده‌ام. البته همین جا باید پرانتزی باز کنم و بگویم که مدت پنج سال است که تقریباً هر هفته داستانی با زبانی ساده‌تر برای «صفحه مشورت» مجلهٔ زنروز





○ طبق یکی از تعریفها داستان کوتاه انتخاب برشی از زندگی است که در این برش مضمونی پروراندیده شود. موضوعی گفته می‌شود و با شگردهای خاص قصه‌نویسی و رعایت مقدمه و تنه و نتیجه و ایجاد گره و بحران و دادن پیام، ارتباط خاصی با ذهن و قلب خواننده برقرار می‌شود. ضمناً تعداد شخصیتها در قصه کوتاه محدودند و خیال‌برانگیزی و حس‌برانگیزی هم از شرایط آن است. بعضی قصه‌ها بیشتر به مسائل بیرونی می‌پردازند و بعضی به مسائل ذهنی و درونی. مهندسی که چنین بنایی را می‌سازد باید خیلی ماهر باشد که مصنوعش به نسیمی فرو نریزد. درحقیقت پیونددهندهٔ چفت‌وبست این بنا تفکری است که در آن جاری است.

### ● از کدام‌یک از نویسندگان داخلی و خارجی تأثیر گرفته‌اید؟

○ در سالهای نوجوانی دایمی ام شیفتهٔ داستایوسکی بود و همهٔ کتابهای ترجمه‌شده‌اش را داشت. هرازگاهی که او را می‌دیدم شیفتگی‌اش را به آثار این غول ادبیات نشان می‌داد. بعضی از قسمتهای کتابهای او را نه یک‌بار که چندبار می‌خواند و زیر آن خط می‌کشید.

او که مُرد چند جلد از کتابهای جلدفروخته و شیرازه از هم‌پاشیده را گرفتم و بیش از گذشته از خواندن آثار این نویسندهٔ بزرگ لذت بردم.

اما گاهی هم کتابهای مترفقه‌ای نکانم دادند مثل «خرمگس»، «خزه»، «زوربای یونانی»، «شازده احتجاب»، «جای خالی سلوچ»، و «لبه تیغ» کارهای همینگوی...

### ● تا چه حد به نظرات دیگران در کارهایتان اهمیت می‌دهید.

○ خوب این طبیعی است که هر نویسنده به اظهارنظر خوانندگان آثارش اهمیت می‌دهد. با این همه به نظر من یک نویسنده اگر ایمان دارد که کارش درست است. باید کار خودش را بکند. زمان بهترین انتخاب‌کننده و قضاوت‌کننده است. بسیاری از آثار همراه باد می‌روند و تنها اندکی هستند که می‌مانند؛ باید آرزو کنیم که خواننده «زمان» اثرمان را بیسندد. اما ذکر این نکته را هم ضروری می‌دانم که بعضی از تعریفها و مجتبهایی که دوستان عزیزم درمورد قصه‌هایم نشان داده‌اند واقعاً باعث دلگرمی‌ام شده است. درست مثل اینکه در قلب زمستان شعله‌ای از آتش دیده باشی همان قدر گرم می‌شوی و سرشار، بالعکس آن هم هست.

### ● در بیشتر داستانهای شما خواننده با درگیریهایی درونی یک آدم خاص برخورد می‌کند. شما کمتر به آدمهای معمولی می‌پردازید، چرا؟

○ همان‌طور که قبلاً گفتم این دل‌مشغولی من است که از چیزی بگویم که ذهن مرا مشغول کرده است. دربارهٔ آدمهای معمولی قصه‌هایی می‌نویسم که در داستانهای مشورت و جاهای دیگر دیده می‌شود. در این قصه‌هایم نوع گفتگوها و شخصیتها و مشکلات به گونهٔ دیگری است شاید همان‌گونه که بعضیها توصیه می‌کنند! اما خود من بیشتر آنهایی را دوست دارم که صراحتاً امضایم را پایین اثر می‌گذارم.

### ● به نظر شما داستان‌نویسی ایران بعد از انقلاب چقدر پیشرفت کرده است؟

○ بعد از انقلاب پیشرفت در اکثر شاخه‌های هنری وجود داشته است. قصه هم این توفیق را داشته که در بستر خود پیش برود و پربارتر از

گذشته شود. قبل از انقلاب کلاسهای قصه‌نویسی معمول نبود یا علی‌نود. نظیر کاری که «حوزه هنری» یا «معاونت پژوهشی حوزه هنری» با طرح مکاتبه‌ای قصه‌نویسی یا کلاسهایی که در سایر مراکز هنری دایر کرده است. خوب همهٔ اینها می‌تواند مؤثر باشد. بحثهای تکنیکی در این زمینه و کتابهای فراوانی که منتشر شده است. مجلات و صفی از روزنامه‌ها که به این مهم اختصاص یافته‌اند و استقبالی که نسل جوان کرده‌اند همهٔ اینها درمجموع باعث پیشرفت امر قصه‌نویسی شده است. با همهٔ اینها باید بدانیم که هنوز راه بسیار درازی در پیش داریم.

### ● اولین داستانتان که چاپ شد، دیگران با آن چه برخوردی کردند؟ آیا این برخورد به کار تشویقتان کرد یا نه؟

○ قبل از انقلاب دوسه قصه‌ای چاپ کرده بودم، اما اولین قصه‌ای که برای «حوزه هنری» فرستادم و دعوتنامه برایم آمد، لذت دیگری داشت. همان سال قصهٔ دیگرم برنده شناخته شد و تشویقهای دیگر. به‌هرحال تشویق خوب است و لذت این لحظات از آن نوع است که همیشه در دل و روح آدمی باقی می‌ماند. این طور مواقع آدم پرواز می‌کند.

### ● چه کارهایی در دست نوشتن یا چاپ دارید؟

○ طبق قرار هفته‌ای دو قصه می‌نویسم، اما از کمبود وقت شدیداً رنج می‌برم. آرزوی یک ماه خالص و دریست برای نوشتن را دارم. از بیست و چهار ساعت تنها یکی دو ساعت را در اختیار داشتن خیلی کم است. گاه فکر می‌کنم ما نویسندگان به خاطر مسئلهٔ فراوان حکایت برکهای را داریم که تکه‌تکه می‌شود و بعد بخار، درحالی که می‌توان رودی بود و به دریا پیوست.

کتاب سفر به ریشه‌ها را پارسال همین موقع به دست چاپ سپردم، گویا بهار درآید و طرح یک رمان و یک سناریو را به انجام رساندم. از خداوند طلب همت و سلامت و وقت می‌کنم.

### ● با سپاس فراوان از شما که وقتتان را در اختیار ما گذاشتید.

